خراسان بزرگ و خراسانیان(در دیدگاه و اندیشهٔ فردوسی)

امید شیوا [۱]

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۶/۹
تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۹/۲۵

چکیده

در این مقاله و گفتار برآنیم تا از دیدگاه فردوسی و کتاب *شاهنامه* جایگاه خراسان بزرگ را بیابیم و آن را در تطابقی تاریخی با مرزهای کنونی در ایران و ماورای ایران به بحث گذاریم. در این مرزوبوم که آن را خراسان نامیده‌اند نژادها و گونه‌هایی بودندکه گاه از خون و تبار آریایی و گاه از اختلاط با نژادهای گوناگون هم‌جوار رشد کرده‌اند و در تلفیقی از این دو، آداب، رسوم، فرهنگ و تاریخ اسطوره‌ای ایران‌زمین پدیدار گشته است.

واژگان کلیدی

فردوسی، شاهنامه، خراسان بزرگ، ایران، ماوراءالنهر، آداب‌ورسوم، فرهنگ، تاریخ، ساسانیان، اسطوره، آرش، توران و اوستا.

۱ . نویسندهٔ مسئول: عضو هیئت علمی سازمان میراث فرهنگی و مشاور پژوهشی صنایع دستی. رایانامه: omid-shiva2@yahoo.com

مقـدمه:

خراسـان امـروزی در شـمال شـرقی ایـران بـا وسـعت ۳۱۳/۳۳۵ کیلومتر مربع، تنها بخش کوچکی از خراسـان بزرگی است که بارها در کتب تاریخی و ادبـی از آن یـاد شده. خراسان به لحاظ تاریخی از کهن‌سال‌ترین ایـالات ایران محسوب می‌شود که از همان دوردست‌های تاریخ، فرهنگ درخشانی داشته است.

خراسـان واژه‌ای اسـت پارسـیک، یعنـی پهلـوی دورهٔ ساسانی. خور به‌معنی خورشید است و آسان به‌معنی آیان یعنی مشرق.

فخرالدّین اسعد گرگانی کـه در ده سـده پـیش داسـتان *ویس و رامین* را از پهلـوی بـه فارسـی دری بازگردانـده می‌گوید:

زبان پهلوی هرکو شناسد
خراسان آن بود کز وی خورآسد
خور آسد پهلوی باشد خور آید
عراق و پارس را خور زو برآید
خورآسان را بود یعنی خورآیای
کجا از وی خور آید سوی یاران
(میرزا شکورزاده، ۱۳۸۰: ۱۴۳)

در *شاهنامهٔ* حکیم ابوالقاسم فردوسی برای نخستین بـار، با پرتاب تیر آرش است که حدود مرزهای خراسان بزرگ یا همان مرزهای ایران و توران تعیین می‌شـود. داسـتان این است که افراسیاب تورانی منوچهر پادشـاه پیشـدادی را در طبرستان محاصره کرد، منوچهر از افراسیاب به قدر پرتـاب یـک تیـر از خـاک خـود را درخواسـت نمـود و افراسیاب نیز این امر را پذیرفت. در این هنگام فرشته‌ای که نام او در *آثارالباقیه* «اسـفندارمذ» آمـده بـه منـوچهر دستور می‌دهد تیروکمان خاصی بسازد کـه بنـابر روایـت *غررالسیر* در صفحهٔ ۱۳۳ چوب و پَر و آهن پیکـان ایـن تیروکمان هریک از جنگل و عقاب و معدن خاصی تهیـه شد و سپس به آرش که تیرانداز ماهری بود دستور دادند که تیر را پرتاب کند. برطبق روایـت ابوریحـان بیرونـی، آرش برهنه شد و تن خود را به مردم نشان داد و گفـت: ببینید که بدن من عـاری از هرگونـه جراحـت و زخمـی است؛ اما بعد از این تیراندازی نابود خواهم شد.

بنابر روایت *غررالسـیر*، تیـری کـه افراسـیاب بـر آن نشانه‌ای از خود نهاده بود در هنگام طلوع خورشـید رهـا شد و از طبرستان به بادغیس رسید و همین که نزدیـک به فرودآمدن بود، بنابر روایت بیرونی و مقدسـی، فرشـتهٔ باد آن تیر را به پرواز درآورد تا به زمین خلم در بلخ رسید و آنجا در محلی به نام کوزین در هنگـام غـروب آفتـاب فرود آمد (حقیقت، ۱۳۸۴: ۲۲و۲۳).

در *اوستا* آمـده: تشـتر، سـتارهٔ رایومنـد فرهمنـد را می‌ستاییم که شتابان به‌سوی دریای «فراخ کرت» بتازد، چون آن تیـر در هـوا پـرّان کـه آرش تیرانـداز، بهتـرین تیرانــداز ایرانـــی، از «کـــوه خوانونـــت» بیانـــداخت... (دوستخواه، ۱۳۸۲: ۳۳۱).

مینورسکی این کـوه را بـه احتمـال بـا همـان کـوه «هماون»[۱] در شاهنامهٔ *ویس و رامین* که گویا از قله‌های شرقی سلسـله کـوه‌هـای شـمال خراسـان اسـت، برابـر می‌داند[۲] (حقیقت: ۲۲)

در *مجمع‌التواریخ* محل فرودآمدن تیر عقبهٔ مزدوران، بین سرخس و نیشابور ذکر شده اسـت. بعـدها کـه مـرز ایران از سوی جیحون توسعه یافت درمـورد محـل‌هـای جغرافیایی این افسانه نیز تغییراتی مطابق با زمـان پـیش آمد به‌طوری‌که در *ویس و رامین* که اصل اشکانی دارد و نیز در *تاریخ طبرستان* تیر آرش به مرو رسیده[۳] (حقیقـت: ۲۳). اما در سایر منـابع اسـلامی کـه بـه احتمـال قـوی براساس روایت‌های ساسانی تدوین یافته جای فرود تیـر در کنار رود بلخ و در *غررالسیر* طخارستان و در مقدسی و گردیزی و بلعمی لـب جیحـون ذکـر شـده اسـت. بنـابر روایت بیرونی تیر بـه اقصـای خراسـان میـان فرغانـه و

۱. Humavan

۲. حقیقت، عبدالرّفیع، *قهرمانان ملی ایران از کاوه آهنگر تا یعقوب لیث*، ص۲۲ از مجلهٔ «مدرسه زبان‌های شرقی»، مینورسکی، جلد یازدهم، ص۷۶۰).

۳. همان منبع، ص۲۳ از *تاریخ طبرستان*، مرعشی، ظهیرالدین، ص۱۸.

طبرستان رسیده. این دو نام را مینورسکی در فرخار و طالقان دانسته که مشرق طخارستان است[۱] (حقیقت: ۲۳) و ازآنجاکه به‌جای طبرستان در کتاب *البدءالتاریخ* و تاریخ گردیزی طخارستان آمده است احتمال بیشتر آن است که طبرستان تصحیف این نام باشد و محل گوزبن که در *غررالسیر* به‌عنوان جای فرودآمدن ذکر شده به احتمال محلی است بین گوزگان و جیحون (حقیقت: ۲۲تا۲۴).

بنابراین همان‌طورکه پیداست، اختلاف‌نظرهای بسیاری درباب مکان فرودآمدن تیر آرش و درنتیجه حدود مرزی ایران و توران در اواخر دورهٔ پیشدادی وجود دارد؛ همان‌طورکه اصلاً در ماهیت وجودی این سلسله همواره میان باستان‌شناسان و پژوهندگان و مورخان اختلاف‌نظر وجود داشته است. متأسفانه تابه‌حال کشفیات باستان‌شناسی مدارک مستند و قطعی درباب اصل وجودی و سیر تاریخی دو سلسلهٔ پیشدادی و کیانی که در شاهنامه از آن‌ها یاد می‌شود در اختیارمان قرار نداده تا بتواند در تعیین صحت این گفته‌ها، معیار و محکی علمی و قابلِ‌استناد باشد.

شاهنامه با مجموعهٔ مبسوطی از داستان‌های مربوط به شاهان اساطیری پیشدادی و کیانی قبل از روی کارآمدن مادها و هخامنشیان آغاز می‌گردد و قطعات آن نیز بسیار ماهرانه و هنرمندانه شده و همچنان‌که پیش می‌رود، اندک‌اندک عناصر تاریخی جای داستان‌های اساطیری را می‌گیرد و به این صورت ادامه می‌یابد و با شرح انقراض ساسانیان خاتمه می‌یابد. نکته اینجاست که در فاصلهٔ دو بخش اساطیری و تاریخی آن از مادها و هخامنشیان هرگز ذکری به میان نیامده و تاریخ ۴۷۴سالهٔ اشکانیان نیز در ۲۰ بیت مبهم خلاصه شده است. این مهم در تمام منابع قبل از شاهنامه نیز کمابیش مشهود است. باید توجه داشت که به‌هیچ‌روی نمی‌توان سلسلهٔ پیشدادی را همان سلسلهٔ ماد دانست یا کیانیان را همان هخامنشیان پنداشت و به‌این‌ترتیب، توالی تاریخی را کامل تصور کرد (کریمیان، ۱۳۷۵: ۴۱). نام پادشاهان دو سلسلهٔ اساطیری و وقایع زندگی آن‌ها با نام پادشاهان دو سلسلهٔ تاریخی و کارهای ایشان با هم مطابقت ندارد. پیشدادیان و وقایع ایشان، میان آریایی‌ها یعنی ایرانیان و هندوان جنبهٔ اشتراک دارد و نام پاره‌ای از بزرگان ایشان به همان صورت که در *اوستا* و *شاهنامه* آمده، در *وید* کتاب دینی هندوان و *مهابهارتا* کتاب مقدس رزمی ایشان ثبت شده و کارهای برخی از ایشان در کتاب‌های هر دو گروه کمال مشابهت را دارد؛ اما داستان ماد به شکل دیگری است. درباب کیانیان نیز آنچه در *شاهنامه* آمده با مطالبی که دربارهٔ ایشان در *اوستا* و کتب پهلوی ذکر گردیده اغلب قابلِ‌انطباق است (کریمیان، ۱۳۷۵: ۴۲).

بنابراین نمی‌توان از اسناد باستان‌شناسی که حدود مرزهای شرقی ایران و خراسان بزرگ را در دوران‌های ماد و هخامنشی مشخص می‌کنند جهت تطبیق با دو دورهٔ پیشدادی و کیانی *شاهنامه* سود جست.

گنجینهٔ جیحون در سال ۱۸۷۰ در سواحل آمودریا (جیحون) در نزدیکی بلخ در ترکستان امروزی یا ماوراءالنهر سابق به‌دست آمده که به‌نظر متعلق به هنر ماد است (سرافراز و فیروزمندی، ۱۳۸۵: ۷۵).

به‌این‌ترتیب و با استناد به این گنجینه، شاید بتوان حدود جغرافیایی مرزهای خراسان بزرگ را در دورهٔ ماد، حداقل تا حوالی بلخ به یقین ذکر کرد.

از کهن‌ترین اسناد تاریخی دربارهٔ نام ساتراپ‌ها و سامان‌های ایران، سنگ‌نوشته‌های بیستون و تخت جمشید را می‌توان یاد کرد. در این هر دو سند معتبر، داریوش هخامنشی حدود ایران آن زمان را با برشمردن نام ساتراپ‌ها مشخص ساخته است. وی در بند ششم سنگ‌نوشتهٔ خود در بیستون چنین می‌گوید: این‌هایند کشورهایی که به فرمان من آمدند که به خواست اهورامزدا پادشاه آنان بودم. پارسه (فارس)، هرایو (ناحیهٔ

۱. همان منبع، ص۲۳ از *حدودالعالم*، مینورسکی، ص۳۳۰.

هرات)، هووارزمی (خوارزم)، باختریش[1] (بلخ)، سوگود (سغد)، گمندار (ناحیه‌ای از افغانستان شرقی)، سکه (سرزمین سکاها) و...[2] (بلنتیسکی، ۱۳۶۴: ۱۹).

بنابراین و به استناد این نقش‌برجسته، می‌توان گفت در زمان داریوش هخامنشی هرات و سغد و خوارزم جزو قلمرو ایران محسوب می‌شده است. به‌نظر می‌رسد پیش از داریوش، کوروش کبیر فتح سرحدات شمالی کشور را انجام داده بود. چنان‌که یوزف ویسهوفر می‌گوید: «کوروش فتح آسیای صغیر را به پایان رساند و سپس متوجه سرحدات شمال شرقی شد، زرنگ، رخج، مرو و بلخ یکی پس از دیگری در زمرهٔ ایالات جدید درآمدند. کوروش از جیحون عبور کرد و به سیحون که سرحد شمال شرقی کشور را تشکیل می‌داد رسید» (سرافراز و فیروزمندی: ۱۰۷).

حدود ایران در زمان دولت اشکانی به‌درستی معلوم نیست؛ ولی از نوشته‌های مورّخین و نویسندگان یونانی و رومی چنین استنباط می‌شود که ایالات زیر جزو دولت پارت بوده است: ۱. پارت یا خراسان قدیم (پرثوه) با تمام ولایاتی که جزو آن بوده است [...]؛ ۱۶. باختر تا سرزمین‌هایی که در مشرق باختر قرار دارند تا هند و هیمالیا {[...]؛ ۱۸. سرزمین‌های مجاور خراسان تا رود جیحون و... . به‌طورِکلی اشکانیان سعی داشتند که ایران را به حدود طبیعی خود در زمان هخامنشی برسانند (سرافراز و فیروزمندی: ۲۰۳و۲۰۴).

اما بلنتیسکی معتقد است که در دورهٔ اشکانی حدود شمال شرقی به کنار جیحون می‌رسیده و تمام افغانستان کنونی نیز بخشی از ایران بوده است و در دورهٔ ساسانی مرزهای شمال شرقی تا حد فرغانه و مرزهای شرقی آن‌سوی مرزهای افغانستان کنونی و بخشی از پاکستان پیش می‌رفت (بلنتیسکی: ۱۹).

شاپور، پادشاه ساسانی، کتیبهٔ خود را در کعبهٔ زرتشت با اشاره به سرزمین‌های تحت فرمان خود آغاز می‌کند: «و من (شاپور) مالک این سرزمین‌ها (ایالات: به یونانی ethne) هستم: فارس (پارس)، پهلو (پارت)، کوشان‌شهر تا حدود پکشاور (پیشاور؟) و تا مرزهای کاشغر، سغد و چاچ (تاشکند) و... (یوزف ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۳۰).

آمین مارسلین[3] آخرین مورخ قرن چهارم میلادی نیز نواحی مرو، بلخی، سغد، آریا (هرات) و... را داخل در قلمرو شرقی ایران می‌داند.

مختصر آنکه از قندهار خطی کشیده و باختر، سغد، خوارزم، هرات و مرو را در خاور (شرق) و گیلان، مازاندران، آذرپادگان و بهره‌ای از قفقاز در شمال، فارس، کرمان، بلوچستان و خوزستان در جنوب و ارمنستان، کردستان، موصل و عراق را در باختر (غرب) حدود ایران شمرده (سرافراز و فیروزمندی: ۲۴۷).

بنابراین و باتوجه‌به آنچه گذشت، قلمرو قابلِ‌ادعای ما در خراسان بزرگ براساس اسناد تاریخی برجای‌مانده از ایران باستان را می‌توان تمام سرزمین‌های ماوراءالنهر و خوارزم در شمال و حدود فرغانه در شمال شرق تا پیشاور در جنوب شرق دانست؛ درحالی‌که از جنوب به ایالت سیستان و از غرب به حدود قومس و طبرستان محدود می‌شود.

نکتهٔ مهم این است که خراسان در روزگار پیشین، تنها سوی جغرافیایی بود؛ یعنی سوی شرقی می‌شد خراسان. در برخی مناطق این نشانهٔ ایران کهن هنوز باقی‌مانده است؛ چنان‌که در شرق ترکیه و در نزدیکی ارزروم شهری است به نام خراسان که نامی است کهن و از آنجا خراسان نامیده شده که در شرق جای داشته یا اینکه مردم بغداد خراسان را از آغاز مرز ایران در شرق بغداد می‌نامیدند (شکورزاده: ۱۴۳).

---

۱. در زبان فارسی باختر به‌معنی شرق و خاور به‌معنی غرب است؛ ولی بعدها خاور تغییر معنی داد و به‌عنوان شرق موردِاستفاده قرار گرفت.

۲. بلنتیسکی، آ، *خراسان و ماوراءالنهر*، ترجمهٔ دکتر پرویز ورجاوند، نشر گفتار، ۱۳۶۴، ص۱۹ از نقوش اقوام شاهنشاهی هخامنشی بنابر حجاری‌های تخت جمشید، اثر گرلد والز، ترجمهٔ دوا اسمودا خوب نظر، ص۳۷تا۴۰)

3. Ammin marcellen

گای لسترینج، ایران‌شناس انگلیسی دربارهٔ خراسان و حدود مرزهای آن در اوایل قرون وسطی چنین می‌گوید: «این اسم در اوایل قرون وسطی به‌طورِکلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوه‌های هند واقع بودند، اطلاق می‌گردید و به‌این‌ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری به‌استثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل می‌شد، حدود خارجی خراسان در قرون وسطی بیابان چین و پامیر و از سمت هند نیز جبال هندوکش بود» (گای لسترینج، ۱۳۸۳: ۴۰۸).

در *شاهنامهٔ* فردوسی از خراسان و شهرهای آن به دفعات سخن رفته، در جنگ کیخسرو با افراسیاب می‌بینیم کیخسرو که گویا از پادشاهی سیر گشته، ایران را بین سران سپاه قسمت می‌کند. در این تقسیم‌بندی خراسان به توس می‌رسد.

همی باش با کاویانی درفش
تو باشی جهاندار زرینه کفش
بدین مرز گیتی خراسان تو راست
از این نامداران تن‌آسان تو راست
(*شاهنامهٔ* فردوسی: ۲۵۸)

دکتر فریدون جنیدی معتقد است که مقصود از توس در اینجا سلسلهٔ پادشاهان خراسان است که حدود هفتصد سال در این دیار و در شهر توس بوده‌اند. به‌این‌معنی که در این زمان، همان‌طورکه در *شاهنامه* آمده، برای مدتی در ایران حکومت ملوک‌الطوایفی برقرار بوده است. برای مثال، حکومت جنوب شرق ایران، یعنی سیستان، نیز به امیران سیستانی تحت‌ِعنوان رستم سپرده شده بود (فریدون جنیدی، ۱۳۸۶: ۲۵۸).

مراجع تاریخی ایران باستان نیز همواره از وجود حکومت‌های ملوک‌الطوایفی به‌ویژه با روی‌کارآمدن اشکانیان یاد کرده‌اند.

در سراسر *شاهنامه*، بارها می‌بینیم که رود جیحون به‌عنوان مرز میان ایران و توران شناخته می‌شود. در نامهٔ گودرز به خسرو، شاه ایران، آمده:

گر او از لب رود جیحون سپاه
به ایران گذارد سپه را به راه
تو دانی که با او نداریم پای
ایا فرّ خجسته جهان کدخدای
(*شاهنامه* فردوسی: ۲۱۱)

و یا در جایی دیگر می‌خوانیم:

کس از ما نبیند جیحون به خواب
وز ایران نیایند ازاین‌روی آب
مگر با درود و سلام و پیام
دو کشور شود زین سخن شادکام
(*شاهنامه* فردوسی: ۶۲)

بااین‌حال، چنین به‌نظر می‌رسد که سرزمین‌های شمالی این رود نیز تا حدود رود سیحون به ایران تعلق داشته و جزو خراسان بزرگ محسوب می‌شده است؛ چنان‌که لسترینج با برشمردن تعدادی از شهرها و ایالات این ناحیه قلمرو مرزی خراسان بزرگ را تعیین می‌کند و می‌گوید: «مهم‌ترین آن سغدیانای قدیم است با دو مرکز بخارا و سمرقند. در باختر (غرب) سغد ایالت خوارزم، در جنوب خاوری (جنوب شرقی) ایالت چغانیان، بدخشان در خمیدگی جیحون (ساحل جنوبی) بود و درنهایت فرغانه در ساحل سیحون علیا و چاچ (تاشکند) به‌ضمیمهٔ ولایات شمال باختری که تا مصب رود سیحون در باتلاق‌های دریای اورال امتداد دارند» (لسترینج: ۴۱۶).

به‌نظر، *شاهنامه* نیز همین حدود را برای خراسان قایل است؛ چراکه در داستان سیاووش می‌بینیم افراسیاب تعدادی از شهرهای ایران را اشغال می‌کند؛ اما وقتی دربرابر سپاه سیاووش عرصه را بر خود تنگ می‌بیند از در آشتی برمی‌آید، پیغامی به سیاووش می‌فرستد و درنهایت صد نفر از نزدیکان افراسیاب به گروگانی نزد سیاووش می‌مانند تا وی بتواند در این فرصت عقب‌نشینی کند.

بخارا و سغد و سمرقند و چاچ
سپیجاب و آن کشور و تخت و عاج
تهی کرد و شد با سپه سوی گنگ

بهانه نجست و فریب و درنگ
(*شاهنامه* فردوسی: ۱۰۳)

اما باید توجه داشت که درگیری و جنگ‌های پیاپی میان ایران و توران که در *شاهنامه* بارها مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند، باعث می‌شود که گاه شهری فتح شده و گاه از دست برود و اشغال شود. برای مثال، در نامهٔ پیران (پهلوان تورانی) به گودرز چنین می‌خوانیم:

هر آن شهر کز مرز ایران نهی
بگو تا کنیم آن ز ترکان تهی
وز آباد و ویران هر بوم‌وبر
که فرمود کیخسرو دادگر
از ایران به کوه اندر آید نخست
در غرچگان از دروبوم بست
دگر طالقان[۱] شهر تا فاریاب[۲]
همیدون در بلخ تا اندر آب
دگر پنجهیر و در بامیان[۳]
سر مرز ایران و جای کیان
دگر گوزگانان[۴] فرخنده جای
نهادست نامش جهان کدخدای
دگر مولیان[۵] تا در بدخشان
همینست از این پادشاهی نشان
فروتر دگر دشت آموی و زم[۶]
که با شهر ختلان[۷] برآید برم
چه شگنان[۸] و ز ترمذ[۹] ویسه گرد[۱۰]
بخارا و شهری که هستش بگرد
همیدون برو تا در سغد نیز
نجوید کس آن پادشاهی بنیز
وزان سو که شد رستم گردسوز
سپارم بدو کشور نیمروز[۱۱]
ز کوه و ز هامون بخوانم سپاه
سوی باختر برگشاییم راه
بپردازم این تا در هندوان
نداریم تاریک از این پس روان
ز کشمیر و ز کابل و قندهار
شما را بود آن همه زین شمار
وزان سو که لهراسب شد جنگجوی
الانان و غز[۱۲] در سپارم بدوی
از این مرز پیوسته تا کوه قاف
به خسرو سپاریم بی‌جنگ و لاف)
(*شاهنامه* فردوسی: ۲۱۳)

به‌این‌ترتیب و به استناد ابیات بالا روشن است که از دیدگاه فردوسی حدود ماوراءالنهر و خوارزم متعلق به ایرانیان بوده و در قلمرو خراسان بزرگ قرار داشته است.

در زمان کسرا انوشیروان، خراسان یکی از چهار بخش ایران محسوب می‌شده و در *شاهنامه* نیز چنین آمده است:

جهان را ببخشید بر چهار بهر
وزو نامزد کرد آباد شهر
نخستین خراسان ازو یاد کرد
دل نامداران بدو شاد کرد
(*شاهنامه* فردوسی: ۴۲۵)

---

۱. منظور از طالقان در اینجا شهری است در حدود سه‌فرسخی مرورود.
۲. فاریاب ازنظر جغرافیایی در محل فعلی دولت‌آباد و در جانب شمال شرقی طالقان قرار داشت.
۳. این شهر در میان دو ناحیهٔ پنجهیر در جانب شرقی به‌سمت شمال و غور در جانب غربی به‌سمت جنوب قرار گرفته است.
۴. ناحیه‌ای در شمال طالقان و فاریاب.
۵. شهری در جانب شمال شرقی بخارا واقع در ساحل شمالی رود جیحون. جیحون.
۶. آمل یا آموی شهری است در کرانهٔ جنوبی رود جیحون و در کنار دشت آموی و در امتداد همین ساحل جنوبی جیحون به‌سمت شرق نیز شهر زم قرار گرفته است.
۷. ناحیه‌ای در شمال شرقی بدخشان.
۸. شهری در شمال رشته‌کوه‌های هندوکش و جنوب بدخشان.
۹. شهری در جنوب چغانیان و در ساحل شمالی رود جیحون.
۱۰. این شهر در میان دو رود وخش و سغد قرار داشته است.
۱۱. نواحی جنوبی (حود سیستان).
۱۲. سرزمینی در شمال دریاچهٔ آرال و ناحیهٔ خوارزم.

شکورزاده نیز با تأیید سخن فردوسی بخش‌های چهارگانهٔ ایران را در زمان ساسانیان نام می‌برد: خراسان (شرق)، خوروران (غرب)، نیمروز (جنوب) و آذربایگان و نیز به استناد پهلوی‌نامهٔ تنسر یادآور می‌شود که در ایران باستان فرمانروایان نواحی پراهمیت مرزی لقب شاه داشتند همچون خوارزمشاه (شکورزاده: ۱۴۳).

پروفسور آرتور کریستن‌سن حدود جغرافیایی خراسان بزرگ را در زمان ساسانیان، از قول هرتسفلد چنین شرح می‌دهد: «پس از فتوحات بهرام دوم در سال ۲۸۴م، کشور ساسانیان در مشرق ایران کنونی شامل ممالک زیر بود: گرگان (هیرکانی) و تمام خراسان که در آن زمان بسی وسیع‌تر از امروز بود و گویا خوارزم و سغد و سکستان که حدود آن خیلی وسعت داشت با ایالت مکوران و توران ضمیمهٔ آن بوده است» (آرتور کریستن‌سن، ۱۳۸۰: ۹۸).

در *اوستا* نیز نام خوارزم و سغد در کنار مرو و هرات آمده: «آنجاکه رودهای پهناور و ناوتاک با انبوه خیزآب‌های خروشان، به ایشکت و پوروت می‌خورد و به‌سوی مرو، هرات، سغد و خوارزم می‌شتابد» (دوست‌خواه: ۳۵۶).

در *شاهنامه*، خوارزم مرز است:

سوی مرز خوارزم پنجه هزار
کمر بسته رفت از در کارزار
(*شاهنامه* فردوسی: ۲۰۲)

اما باید یادآور شد که خوارزم در آغاز ورود اعراب جزو تصرفات اسلامی نبود. در کتاب *خراسان بزرگ* از قول بیهقی آورده شده: «...چون دولت عرب آمد خوارزم جدا بود؛ چنان‌که در تواریخ پیداست همیشه خوارزم را پادشاهی بوده است مفرد و آن ولایت ازجملهٔ خراسان نبوده است» و اگرچه در زمان سامانیان، خوارزم اسما تحت حکومت آنان بود؛ ولی در عمل استقلال داشت (رنجبر، ۱۳۶۳: ۱۳۱و۱۳۲).

البته گفتار بالا چندان منطقی نمی‌نماید؛ زیرا همان‌طورکه پیش از این نیز اشاره شد و براساس نوشته‌ها و اسناد معتبر تاریخی برجای‌مانده از دورهٔ باستانی ایران به‌ویژه در دوره‌های اشکانی و ساسانی شیوهٔ کشورداری به‌صورت حکومت‌های ملوک‌الطوایفی و محلی تحت‌ِنظر یک حکومت واحد مرکزی بوده و حکمرانان در شهرهای مهم مرزی همچون خوارزم، لقب شاه می‌گرفتند؛ بنابراین صرف این عنوان نمی‌توان خوارزم را از خراسان بزرگ جدا دانست؛ ولی البته با ورود اعراب و درحالی‌که در سال‌های نخست آن‌ها موفق به تصرف خوارزم نشده بودند این سرزمین از خراسان جدا ماند تا سال ۹۳ق که قتیبه آن را فتح کرد.

در *شاهنامه* گاه حتی از سپنجاب (سپیجاب) که نزدیک چاچ و طراز است و در نواحی شمالی رود سیحون قرار دارد به‌عنوان مرز یاد شده است:

ز مرز سپیجاب تا دشت روم
سپاهی که بود اندر آباد بوم
(*شاهنامه* فردوسی: ۱۶۱)

اصطخری، مرزهای خراسان را در عصر فردوسی چنین توصیف می‌کند: «و شرقی خراسان نواحی سیستان و دیار هندوستان باشد به حکم آن کی ماغور و دیار خلج و حدود کابل همه از شمار هندوستان نهادیم و غربی خراسان بیابان غزنی و نواحی گرگان نهادیم و شمال خراسان ماوراءالنهر و هری (هرات) از بلاد ترکستان و ختل و جنوبی خراسان بیابان پارس و قومس و شهرهای خراسان کی بر اعمال جمع کنند و آن را نام برند و باز گویند چهار شهر است، نیشابور، مرو، هراه و بلخ و دیگر کوره‌ها هستند؛ چون قوهستان و طوس و نسا[۱] و باورد و و سرخس و اسفراین و بوشنگ و بادغیس و گنج رستاق و مرورود و گوزگان و غرجستان و بامیان و طخارستان[۲] و زم و آمل و کی خوارزم را هم از بلاد ماوراءالنهر یاد خواهیم کرد» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۰۲و۲۰۳).

---

۱. اولین پایتخت اشکانیان واقع در نزدیکی عشق‌آباد ترکستان، ز گرگان بیامد به شهر نسا یکی رهنمون پیش پر کیمیا (همان منبع، ص۴۰۴).
۲. ناحیه‌ای در شمال بامیان و نزدیک سمنگان، غمی گشت چون بارگی را نیافت سراسیمه سوی سمنگان شتافت (همان منبع، ص۸۰).

لسترینج هم معتقد است که پس از اسلام حدود خراسان هم دقیق‌تر و هم کوچک‌تر گردید تا آنجاکه می‌گوید خراسان که یکی از ایالات ایران در قرون وسطی بود از سمت شمال خاوری به آن طرف را شامل نمی‌شده است؛ ولی همچنان تمام ارتفاعات ماورای هرات را که اکنون قسمت شمال باختری افغانستان است دربر داشته مع‌الوصف بلادی که در منطقهٔ علیای رود جیحون یعنی در ناحیهٔ پامیر واقع بودند در نزد اعراب قرون وسطی به چهار قسمت تقسیم می‌گردید و هر بخشی به نام کرسی آن بخش خوانده می‌شد که عبارت بودند از نیشابور، مرو، هرات و بلخ (لسترینج: ۴۰۸).

بنابراین، به‌نظر می‌رسد که لسترینج حدود جغرافیایی خراسان را در اوایل قرون وسطی کوچک‌تر از آن می‌داند که تا پیش از آن بوده یا در *شاهنامه* از آن یادشده، وی حتی در کتاب خود ماوراءالنهر، خوارزم، سغد و ایالات رود سیحون را جدا از خراسان و چهار ربع آن شرح می‌دهد.

تقسیم‌بندی چهار ربع خراسان در اوایل قرون وسطی به‌این‌ترتیب است: شهرهای نیشابور، طوس، سبزوار، جوین و جاجرم، کوچان، نسا و رادکان و ابیورد، کلات و خابران و سرخس متعلق به ربع نیشابور، مرو بزرگ و مرو کوچک یا مرورود و آمل و زم در ساحل جیحون نیز جزو ربع مرو می‌باشند. در ربع هرات شهرهای هرات، مالن و شهرهای ساحل علیای هریررود، بوشنج، ولایت اسفزار، بادغیس، کنج رستاق، ولایت غرجستان و غور و بامیان قرار می‌گیرند و درنهایت شهرهای بلخ، جوزجان، طالقان، میمنه، فاریاب، طخارستان و خلم و شبرقان و انبا و اندخود و سمنگان و روالیز و طایقان را شامل می‌شده است (*شاهنامه* فردوسی: ۴۲۳، ۴۳۳، ۴۴۶ و ۴۶۳).

حکیم ابوالقاسم فردوسی نیز در *شاهنامهٔ* خود بارها از شهرهای خراسان بزرگ نام برده که در این مجال کوتاه تنها به ذکر برخی از مهم‌ترین آن‌ها بسنده می‌کنیم:

نیشابور و طوس

وزان جایگه برکشیدند کوس
ز بست و نشابور شد تا طوس
(*شاهنامه* فردوسی: ۵۴۹)

مرو و هری (هرات) و مرورود

ز دشت هری تا در مرورود
سپه بود آگنده چون تاروپود
و زین روی تا مرو لشکر کشید
شد از گرد لشکر زمین ناپدید
(*شاهنامه* فردوسی: ۴۷۵)

سمرقند[1] و چاچ (تاشکند)

بدو گفت ما را سمرقند و چاچ[2]
بباید گرفتن بدین مهر و تاج
(*شاهنامه* فردوسی: ۵۵۳)

بخارا (بومجکث)

به شهر بخارا نهادند روی
چنان ساخته لشکری جنگجوی
(*شاهنامه* فردوسی: ۵۵۳)

سپیجاب و سغد

سپیجاب و سغدش[3] به گودرز داد
بسی پند و منشور آن مرز داد
(*شاهنامه* فردوسی: ۱۲۵)

---

۱. سمرقند تقریباً در ۳۲۳ ق.م به‌دست سلوکیان می‌افتد و دیودوتس استقلال آن را اعلام می کند و مملکتی مرکب از سمرقند و بلخ و یونان به‌صورت گریکو باکترین "Grico bactrien" تشکیل می‌دهد از آن پس تا زمان فتح این سرزمین به‌دست مسلمین ازنظر تاریخی و اجتماعی از ایران جدا بوده است (رنجبر، احمد، *خراسان بزرگ، بحثی پیرامون چند شهر از خراسان بزرگ*، ص۱۶۰و۱۶۶، به اختصار).

۲. چاچ را بنکث نیز می‌گفتند، مانند بسیاری از بلاد ماوراءالنهر که دارای یک اسم ایرانی و یک اسم تورانی بوده است.

۳ . همان سعدیانای قدیم است، میان دو رود سیحون و جیحون.

بلخ

سپاهی ز ترکان بیامد به بلخ
که شد مردم بلخ را روز تلخ
(*شاهنامه* فردوسی: ۲۸۳)

خوارزم

سوی مرز خوارزم پنجه هزار کمر بسته رفت از در کارزار[۱]
شاهنامه فردوسی: ۲۰۲)

و نیز شهرهای دیگری از خراسان بزرگ همچون: میمنه (یهودیه)، کلات، سرخس، نسا، طراز، شگنان، باورد، ختلان، ویسه‌گرد، کشان، طالقان، چرم و... در *شاهنامه* آورده شده که متأسفانه فرصت شرح همهٔ آن نیست.

در طول قرن‌ها، سرزمین پهناور خراسان بارها هدف تاخت‌وتاز اقوام و ملل دیگر قرار داشته و از این رهگذر، همواره گونه‌ای از اختلاط نژاد درنتیجهٔ مهاجرت و اسکان اقوام تازه‌وارد در آن حاصل شده است.

به‌نظر می‌رسد که نژاد غالب مردم خراسان بزرگ از دیرباز آریایی بوده است؛ همان‌طورکه در کتب مختلف تاریخی چنین آمده است. در کتاب *خراسان* و *ماوراءالنهر* می‌خوانیم: «به اعتبار پژوهندگانی که جایگاه نخستین آریاها را در فلات پامیر می‌دانند سرزمین کهن خوارزم و سواحل شرقی دریای کاسپین از اولین نواحی بوده است که آریاییان ایران در آن ساکن شده‌اند. در آن زمان رود جیحون یا آمودریا سراسر این منطقه را پیموده و به کاسپین یا دریای خزر می‌ریخت و بر آبادانی آن می‌افزود. وجود مکان‌های تاریخی در این منطقه شاهد شکوفایی آن در دوران کهن است. با تغییر مسیر رود جیحون و توجه آن به جانب شمال شرقی و ریختن آن به دریاچهٔ آرال قسمت عمدهٔ این منطقه بی‌آب و خشک شد که در گذشته به آن دشت خاوران و در حال حاضر قره‌قوم می‌گویند. ناحیه‌ای را که آریاییان ایرانی در آن می‌زیستند ایران وئجه یا ایران ویج می‌نامیدند و ناحیه‌ای را که هم‌نژادان آن‌ها با سطح تمدن پایین‌تر در همسایگی و در شرق آن‌ها ساکن بودند توران می‌نامیدند. نام توران در زمان‌های بعد تا حدی مفهوم جغرافیایی خاصی در ارتباط با جنبه‌های نژادی می‌یابد؛ ولی به شهادت *اوستا* و کتاب‌های پهلوی درمی‌یابیم که تورانیان و ایرانیان از یک نژاد بودند؛ یعنی همان ماساگات‌های آریایی (بلنتیسکی: ۱۸).

دکتر عبدالله رازی، در *تاریخ کامل ایران* چنین می‌گوید: در زمان قدیم که آغاز آن معلوم نیست شعبه‌ای از نژاد آریا موطن خود را (شاید فلات پامیر باشد) ترک گفته در سغد (سمرقند و بخارا) و مرو اقامت گزیدند. به‌واسطهٔ پیشامد حوادث گوناگون اقامت آن‌ها در آن حدود دشوار گردیده به‌طرف بلخ و خراسان امروزی آمدند و از آنجا در سایر نقاط ایران منتشر شدند (عبدالله رازی، ۱۳۸۰: ۱۷).

پارت، دربرگیرندهٔ خراسان امروزی بود. در کتیبهٔ بیستون که به داریوش بزرگ تعلق دارد، از این ناحیه به‌عنوان یکی از ساتراپ‌های ایران یاد می‌شود. درمورد نژاد مردم این سرزمین که پارت‌ها نامیده می‌شوند بین پژوهندگان و مورخین اختلاف‌نظر وجود دارد. بعضی این قوم را از نژاد آریایی و گروهی از نژاد زرد چینی و مغولی دانسته‌اند و بالاخره عده‌ای نیز آن‌ها را آمیزه‌ای از دو نژاد آریایی و زرد نوشته‌اند؛ اما امروز بیشتر خاورشناسان بر این باورند که پارت‌ها آریایی بودند و به‌سبب اختلاط و آمیزش با سکاها، بعضی از آداب‌ورسوم و اخلاق آن اقوام را اخذ کرده‌اند (رضایی، ۱۳۸۰: ۲۷۱).

سکاها دسته‌ای از مردمان کوچ‌نشین ساکن دشت‌های آسیای مرکزی و جنوب روسیه بودند، سرزمین آن‌ها از شرق به ترکستان شرقی و از جنوب به ماوراءالنهر و مرزهای ایران قدیم می‌رسید. آن‌ها که مردمانی جنگجو بودند گاه به سرزمین‌های همسایهٔ خود یورش می‌بردند. آن‌ها در دورهٔ ماد بارها به ایران تاختند، این درگیری‌ها در زمان هخامنشیان نیز ادامه یافت و در

---

۱. خوارزم در اوایل قرون وسطی دو کرسی داشت یکی در جانب باختری یا ایرانی موسوم به جرجانیه یا ارگنج و دیگری در جانب خاوری یعنی جانب ترکی آن رود موسوم به کاث از لسترینج، گای، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ص۴۷۴و۴۷۵).

یکی از همین جنگ‌های مرزی بـا گروهـی از سـکاهای خاوری به نام ماساژت‌ها، کوروش کشته شد. نژاد سکاها، معمولاً آریایی و ایرانی‌تبار ذکر می‌شود؛ ولی بـااین‌حـال عده‌ای آنان را تا اندازه‌ای تحـتِ‌تـأثیر نـژاد زرد و مـردم چین و تبّت می‌دانند[۱] (پیرنیا: ۵۷۷؛ خانلری، ۱۳۶۶).

یکی از طوایف سک به نام «دهـا» در منطقـهٔ بـین گرگان کنونی و بخش‌های شمالی خزر (حـدود خـوارزم) سکونت گزید و آنجا (دشت خوارزم) را به اعتبار نام خـود داهستان نامید (رضایی: ۲۷۱). این اقوام بعدها به نـواحی جنوبی و سیستان کوچ کـرده و سـکزی خوانـده شـدند. دیاکونوف می‌گوید: شاهان پارت در لحظات دشوار جنگ معمولاً از دستهٔ جـات و قبایـل داه اسـتفاده مـی‌کردنـد (دیاکونوف، ۱۳۷۸: ۹۷).

ازطرفی سلوکیان نیز که از اقوام یونانی بودند و پس از مرگ اسکندر برای مدتی بخش‌هایی از ایران به‌ویـژه شمال شرق و خراسان را در دست داشتند و می‌دانیم که ازدواج با ایرانیان و اعطای پست‌ها و مقامات مملکتی به آن‌ها برای کاسـتن از حـس بیگانـه‌سـتیزی ایرانیـان در دستور کار آنان بوده است.

با هجوم اعراب شهرهای ایران یک‌به‌یک به تصرف آنه در می‌آمـد و پـس از کشـته‌شـدن یزدگـرد سـوم در نزدیکی شهر مرغاب در سال ۳۱ق این نواحی نیز توسط اعراب فتح شد و تنها خوارزم بود که از نفـوذ اعـراب در امان مانده بود، در این دوره حاکمان خـوارزم از خانـدان آفریغیان بودند (فرنود، ۱۳۸۶: ۱۷و۱۸و۲۲).

همچنین در اطلس تاریخی ایران آمده: «قبایل یمنی سـاکن خراسـان در ابتـدا از نهضـت ابومسـلم حمایـت می‌کردند» (فرنود، ۱۳۸۶: ۳۲) و ایـن بـه‌معنـی حضـور مهاجران عرب یمنی در این ناحیه است و در ادامـهٔ ایـن سخن آمده: نخستی مهاجران عـرب در سـال ۳۰ق وارد ایران شدند، اعراب بحرین و عمان بیشـتر بـه کرمـان و فارس و اعراب بین‌النهرین (اعراب شمالی) بـه خراسـان مهاجرت کردند (فرنود، ۱۳۸۶: ۴۸).

در حدود سال‌های ۲۹۸ق و با مهاجرت بیش از پیش اقوام ترک آسیای مرکزی و جنـوب سـیبری و افـزایش خطر نظامی آن‌ها همـهٔ خـوارزم و مـاوراءالنهر و شـمال خراسان در معرض آسیب آن‌ها قرار گرفت و بیشتر وقت امیران خزری و سامانیان صرف مقابله با این جنگجویان بی‌باک می‌شد؛ اما از سویی با مسـلمان‌شـدن روزافـزون آن‌ها به‌ویژه در ماوراءالنهر راه بـرای مهـاجرت آرام ایـن اقوام گشوده شد (فرنود، ۱۳۸۶: ۶۶).

لازم بـه یـادآوری اسـت کـه اقـوام تـرک خـود بـه دسته‌هـای بسـیار همچـون هـون‌هـا، اویغورهـا، غزهـا، قرقیزها، خیتـان‌هـای مغـول، قرلـوق‌هـا، قراخانیـان و... تقسیم می‌شـوند کـه شـرح همـهٔ آن‌هـا در ایـن مقالـه نمی‌گنجد.

در کتاب سفر به خراسان رضوی شرح کاملی از اقوام و طوایف این دیار آورده شده است. نویسـنده مـی‌گویـد: طوایف خراسان بسیارند ازجمله آن‌ها «گرایلی‌ها» هستند از نژاد مغول که با یورش تیمور لنگ به ایران آمـده‌انـد. تیمور ایل شاملو را نیز در وقت تصرف شام از آن نـواحی به خراسان کوچاند. کردها هـم کـه در دورهٔ شـاه‌عبـاس برای جلوگیری از یورش ازبک‌ها به خراسـان کـوچ داده شدند بیشتر در اطراف قوچان پراکنـده‌انـد. تـرکمن‌هـا و ازبک‌ها هم که در طول تـاریخ از مهـاجرت و یـا حتـی یورش به خراسان چشم نپوشیده‌انـد، در منـاطق شـمالی سـاکن هسـتند. درمجمـوع، در شـمال و شـمال شـرق خراسان چهل‌ودو طایفه از ترکمن‌هـا زنـدگی مـی‌کننـد. بقیهٔ اقوام مانند کردها نیز به طوایف و تیـره‌هـای بسـیار تقسـیم مـی‌شـوند. ایـلات هـزاوه، تیمنـی، تیمـوری و جمشـیدی از خـواف و بـاخزر تـا کـوه‌هـای بامیـان در افغانستان پراکنده‌اند. طوایف تیموری، خوافی، سـلجوقی و بربری در تربت جام و تایباد و فریمان دیده می‌شوند و درنهایت طوایف عـرب بهلـولی در کنـار سیسـتانی‌هـا و بلوچی‌هایی کـه در زمـان ناصـرالدّین‌شـاه بـه خراسـان

---

۱. نقل از: پیرنیا، حسن، *ایران باستان*، ج۱، بخـش نـام، ص۵۷۷ و ناتـل، خانلری، پرویز، *زبان‌شناسی و زبان مادری*، تهران: طوس ۱۳۶۶). درج در: سایت اینترنتی دانشنامهٔ آزاد ، ویکی‌پدیا: www. wikipedia.org.

مهاجرت کردند، در سرخس به سر می‌برند (حسینی، ۱۳۸۶: ۵۹)

از مجموع سخن چنین حاصل می‌شود که خراسان امروزی تنها بخش کوچکی از خراسان بزرگ قرون وسطی و پیش از آن است که در منابع تاریخی و نیز در *شاهنامهٔ* حکیم بزرگ ابوالقاسم فردوسی از آن یاد شده است.

براساس آنچه تابه‌حال گفته شد، قلمرو خراسان بزرگ را باید در خراسان امروزی، افغانستان، ترکمنستان و حدودی از تاجیکستان و ازبکستان جست. بدین معنی که مرزهای این کهن سرزمین از شمال تا حدود رود سیحون، از شرق فرغانه و بدخشان، از جنوب تا سیستان و از غرب حدودی از گرگان تا مرز قومس بوده است.

بنابراین و علی‌رغم برخی اختلافات بین مورخین و با استناد به منابع معتبر باستانی و تاریخی متعدد که شرح آن در متن آمده تمام سرزمین‌های خوارزم و ماوراءالنهر در قلمرو خراسان بزرگ قرار می‌گیرد. به‌نظر می‌رسد، *شاهنامه* نیز برای خراسان بزرگ همین حدود را قایل باشد و در این مورد اختلافات جزئی است.

البته لازم به یادآوری است که تاریخ این سرزمین، همواره صحنهٔ کشمکش‌ها و درگیری‌ها با اقوام مهاجمی بوده که قصد آن را داشته‌اند. در *شاهنامه* نیز از آن‌ها با نام تورانیان یاد شده و بارها نبرد ایرانیان با این دشمنان دیرپای به تصویر درآمده است. طبیعی است که درنتیجهٔ این درگیری‌ها گاه جابه‌جایی و تغییراتی در خطوط و قلمرو مرزی رخ داده باشد و شاید این امر اصلی‌ترین دلیل اختلاف‌نظر مورخان مختلف در دوره‌های مختلف تاریخی پیرامون حدود و وسعت قلمرو این سرزمین باشد. این نکته حتی در طول *شاهنامه* نیز پیداست، به‌این‌معنی گاه شهری در قلمرو ایران و گاه در قلمرو توران است، از این دست می‌توان طراز و سپیجاب را نام برد که در ساحل شمالی رود سیحون قرار دارند.

در قلمرو این سرزمین مردمی می‌زیستند از تبار آریایی که به‌تدریج و در گذر تاریخ و درنتیجهٔ جنگ‌ها یا مهاجرت‌ها با اقوام دیگر درآمیختند و همان‌طورکه پیش از این نیز اشاره شد، امروزه اقوام و تیره‌های بی‌شماری در این قلمرو زندگی می‌کنند. شاید اقوام ترک و عرب مهم‌ترین مهاجرین به این سرزمین باشند که البته امروزه دیگر مهاجر محسوب نمی‌شوند.

فهرست منابع

اصطخری، ابواسحاق(۱۳۶۸)؛ **مسالک‌الممالک**، به اهتمام ایرج افشار، انتشارات علمی‌وفرهنگی.

بلنتیسکی. آ(۱۳۶۴)؛ **خراسان و ماوراءالنهر**، ترجمهٔ دکتر پرویز ورجاوند، نشر گفتار.

جنیدی، فریدون(۱۳۸۶)؛ **زندگی و مهاجرت آرياييان بر پايهٔ گفتارهای ایرانی با نگرش تازه**، چ۴، نشر بلخ.

حقیقت «رفیع»، عبدالرفیع(۱۳۸۴)؛ **قهرمانان ملی ایران از کاوه آهنگر تا یعقوب لیث صفار**، چ۳، تهران: کومش.

حسینی، حمیدرضا(۱۳۸۶)؛ **سفر به خراسان رضوی**، تهران: روزنه.

دوست‌خواه، جلیل(۱۳۸۲)؛ **اوستا کهن‌ترین سرودهای ایرانیان**، چ۷، تهران: گلشن.

دیاکونوف، م.م.اشکانیان(۱۳۷۸)؛ مترجم: کریم کشاورز، تهران.

رنجبر، احمد(۱۳۶۳)؛ **خراسان بزرگ (بحثی پیرامون چند شهر از خراسان بزرگ)**، تهران: امیرکبیر.

رازی، عبدالله(۱۳۸۰)؛ **تاریخ کامل ایران**، چ۱۷، تهران: اقبال.

رضایی، عبدالعظیم(۱۳۸۰)؛ **تاریخ ده‌هزارسالهٔ ایران**، چ۱۳، تهران: اقبال.

سرفراز، علی‌اکبر و بهمن فیروزمندی(۱۳۸۵)؛ **باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی (ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی)**، چ۱، تهران: مارلیک.

شکورزاده، میرزا(۱۳۸۰)؛ **تاجیکان، آرياييان و فلات ایران**، تهران: سروش.

فردوسی، ابوالقاسم(۱۳۸۱)؛ **شاهنامهٔ فردوسی**، تحت‌نِظر: ی. آ. برتلس، چاپ مسکو، چ۱، تهران: اندیشهٔ علم.

فرنود، رضا(۱۳۸۶)؛ **اطلس تاریخی ایران از ظهور اسلام تا دوران سلجوقی**، چ۱، تهران: نشر نی.

کریمیان، حسین(۱۳۷۸)؛ **پژوهشی در شاهنامه**، چ۱، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

کریستن‌سن، آرتور(۱۳۸۰)؛ **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمهٔ رشید یاسمی، چ۲، تهران: صدای معاصر.

لسترینج، گای(۱۳۸۳)؛ **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**، ترجمهٔ محمود عرفان، چ۶، تهران: علمی‌وفرهنگی.

ویسهوفر، یوزف(۱۳۷۸)؛ **ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد**، مترجم: مرتضی ثاقب‌فر، چ۳، تهران: ققنوس.

*www.Wikipedia.org*سایت اینترنتی دانشنامهٔ آزاد ویکی‌پدیا